# داستایفسکی

## آثار و افکار

دکتر کریم مجتهدی

استاد فلسفهٔ دانشگاه تهران

انتشارات هرمس

www.ketab.ir

انتشارات هرمس
تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از میدان ونک، شمارهٔ ۱۳۳۷ ـ تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

داستایفسکی
کریم مجتهدی
ویراستار: ارغوان غوث
طرح جلد: واحد گرافیک هرمس
چاپ اول: ۱۳۸۷
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۸۰۰ تومان
چاپ و صحافی: خجسته
همهٔ حقوق محفوظ است.

سرشناسه: مجتهدی کریم، ۱۳۰۹ـ
عنوان و پدیدآور: داستایفسکی /کریم مجتهدی
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: شش + ۲۲۸ص.
شابک: ISBN 978ـ964ـ363ـ500ـ8
یادداشت: فیپا
موضوع: داستایوسکی، فئودور میخائیلوویچ، ۱۸۲۱ـ۱۸۸۱م. ـ نقد و تفسیر.
موضوع: داستان‌نویسان روسی ـ قرن ۱۹م.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۲ د ۳ م ۵/ PG۳۳۶۳
رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۱۲۸۷

www.ketab.ir

## فهرست


**مقدمه** ..... ۱

داستایفسکی، زندگینامه و آثار ..... ۲۱

نگاهی به زندگی داستایفسکی ..... ۲۱

دورهٔ قبل از زندان ..... ۲۳

سوسیالیست مسیحی ..... ۲۷

زندانی ناامید ..... ۲۹

دورهٔ خدمت نظام ..... ۳۱

روزنامه‌نگاری و توجه به ادبیات ..... ۳۳

خاطرات زیرزمینی و جنایت و مکافات ..... ۳۶

داستایفسکی، اقامت در غرب و نتایج آن ..... ۳۸

رمانهای بزرگ ..... ۴۰

تسخیرشدگان ..... ۴۱

نوجوان ..... ۴۲

برادران کارامازوف ..... ۴۲

اوج شهرت داستایفسکی ..... ۴۴

هنرمند و متفکر ..... ۴۵

رمانها و قهرمانها ..... ۵۱

جنایت و مکافات ..... ۵۸

ابله ..... ۶۹

تلخیص داستان ابله ..... ۷۰


www.ketab.ir

برادران کارامازوف ..... ۷۷
تلخیص داستان برادران کارامازوف ..... ۸۱
مفتّش بزرگ ..... ۹۳
یادداشتهای روزانهٔ نویسنده ..... ۱۲۱
نوجوان و موضوع جوانان ..... ۱۶۱
داستایفسکی و آگوستین ..... ۱۸۹
مسئلهٔ اختیار ..... ۱۹۱
قدرت شرور ..... ۱۹۱
مرحلهٔ نوآموزی و موقعیت مبتدی ..... ۱۹۲
مشیت خداوند و جریانات تاریخی ..... ۱۹۴
گناه سعادتمند ..... ۱۹۵
زمینه‌های تاریخی: بحث فیض خداوند و اختیار انسان ..... ۱۹۷
تشابه و تفارق کلام و داستان‌نویسی ..... ۲۰۲
اعتراف و توبه ..... ۲۱۷
انسان، نوآموز در پیشگاه خداوند ..... ۲۲۲
آیا می‌توان داستایفسکی را فیلسوف نامید؟ ..... ۲۲۷

www.ketab.ir

# مقدمه

داستایفسکی[1] نویسندهٔ روسی، با پنج رمان بزرگ و تعداد کثیری از داستانهایی که به صور مختلف اعم از داستانهای مستقل کوتاه و یا روایتهای مختصر که در ضمنِ یادداشتهای روزانهٔ او جای گرفته، از ربع آخر قرن نوزدهم میلادی به بعد، به مرور نه‌فقط شهرت جهانی یافته، بلکه در اذهان منتقدان و ادب‌شناسان بر اوج قلهٔ رمان‌نویسی، خاصّه از لحاظ قدرت فوق‌العاده در تحلیل روانی افراد قرار گرفته است. گویی در کلّ ادبیات جهان، هیچ یک از نویسندگان بزرگ دیگر که استعداد و نبوغ آنها نیز محرز و مسلم است، با او قابل مقایسه به نظر نمی‌رسند. داستایفسکی بدون اغراق، از بسیاری جنبه‌ها به سبب قدرت رمان‌نویسی خود منحصر به فرد می‌نماید.

این رمان‌نویس بزرگ، علاوه‌بر اینکه کاملاً با ادبیات روسی آشنا بوده و نسبت به پوشکین[2] و مقام خاصّ او در فرهنگ ملی کشورش احساس تحسین فوق‌العاده‌ای مقرون به تعصب داشته و آثار گوگول[3] را بسیار می‌پسندیده، نویسندگان بزرگ غربی اعم از آلمانی و فرانسوی و انگلیسی را به حد کافی می‌شناخته و از آنها الهام می‌گرفته است. به این دلیل است که گفته می‌شود او، برای مثال رمان خفت‌کشیدگان و آزردگان را به سبک دیکنز[4]

---

1. Dostoïevski, Fiodor Mikhaïlovitch (1812-1881)
2. A. Pouchkine (1799-1837)
3. N. Gogol (1809-1852)
4. Ch. Dickens (1812-1870)

www.ketab.ir

نگاشته یا به سبک شیلر[1] نمایشنامه‌ای دربارهٔ سرنوشت رقت‌انگیز ماری استوارت نوشته یا به سبب علاقهٔ مفرط به آثار بالزاک[2]، رمان معروف او یعنی اوژنی گرانده را به روسی ترجمه کرده است.

با این حال به نظر می‌رسد که داستایفسکی در کار رمان‌نویسی و شخصیت‌پردازی، به اندازه‌ای قدرت و مهارت استثنایی داشته که رمانهای او ــ حداقل از لحاظ روح حاکم بر آنها ــ شباهت به آثار هیچ یک از نویسندگانی که مطالعه می‌کرده نداشته است، حتی اگر ضمن نگارش، نسبت به آثار این نویسندگان بی‌تفاوت و شاید بی‌توجه هم نبوده است. فضای روحی او با فضای فکری افرادی که نام بردیم، کاملاً متفاوت بوده است. شاید داستایفسکی هنگام نوشتن و خلق شخصیتها، به خود تسلط نداشته و به همین دلیل گویی اغلب قهرمانهای او نیز در نوعی بحران روحی بسر می‌برند و محذورات متضادی به نحو اجتناب‌ناپذیر بر ذهنشان حاکم است که همین موجب بروز رفتارهای نامتعادلی نزد آنها می‌شود. احتمالاً در آن لحظه‌ها، داستایفسکی به نحو ارادی قادر نبوده افکار و اعمال آنها را مهار کند، بلکه به نحوی ناخواسته، با اشباحی روبه‌رو می‌شده که می‌بایستی خودش را نیز در میان آنها جستجو کند؛ مثل کسی که خواسته باشد ارواحی را احضار کند ولی در درجهٔ اول حضور خود را در حالت انفصام و دوگانگی شخصیت، همراه با یک شبح خیالی در میان آنها بیابد.

بدون شک، داستان همزاد[3]، با اینکه یکی از اولین آثار اوست و از لحاظ ادبی، ارزش کمتری از نوشته‌های دیگر او دارد، در عوض اثر خوبی برای شناخت فضای ذهنی داستایفسکی هنگام خلق آثارش است: قهرمانها، بدون اینکه الزاماً شباهتی به خود او داشته باشند، به طوری همزادهای وی بوده‌اند؛ ارواحی که در عالم و فضای ذهنی خاص او، به نحو انضمامی حضور می‌یافته، زندگی می‌کرده‌اند و به این ترتیب، ناگفته‌ها و جنبه‌های

---

1. F. Schiller (1759-1805) 2. H. Balzac (1799-1850) 3. "Le double"

www.ketab.ir

ناخودآگاه مؤلف را برملا و آشکار می‌کرده‌اند. واقعیت شخصیتها همان گره‌های ناشناختهٔ حیات درونی آنها بوده است که در ضمن، پیچیدگیهای روحی و وضع خاص مؤلف را نیز نمایان می‌ساخته است. از این لحاظ باید در مورد داستایفسکی اصطلاح روانکاوی مضاعف را به کار برد تا متقابلاً دوگانگی شخصیتها و دوگانگی شخصیت خود او را در هم انعکاس دهد و از این جهت او جنبه‌ای از خود را در آنها و جنبه‌ای از آنها را در خود بیابد. بی‌تردید داستایفسکی آثار خود را عمیقاً زندگی کرده است و به همین دلیل اغلب این آثار کاملاً گیرا و مسحورکننده است.

از سوی دیگر با اینکه نزد داستایفسکی مسلماً می‌توان از نوعی روانکاوی صحبت کرد که خلاقیت را با تصعید روحیات خود مؤلف همراه می‌کند، ولی شیوهٔ کار او اختلاف زیادی با روش فروید[1] دارد. او برخلاف فروید، رفتار و افکار انسان را تابعی از شهوات ناخودآگاه نمی‌داند، بلکه این تمایلات را نه به صورت علل بلکه به عنوان معلولاتی شرح می‌دهد که از اطوار نفس انسان ناشی می‌شود. عشق بیش از آنکه فقط تمایل جنسی و جسمانی باشد، کلّ وضع روحی و گرایشهای پیچیده و متضاد آن را نمایان می‌سازد. شهوات فقط به خلقیات ظاهری افراد دلالت ندارند، بلکه هر فردی در اثبات و نفی مستمر تمایلات ناپسند خود، به نحوی در فاجعهٔ هبوط و عروج انسان شریک می‌شود و مصایب او را به‌شخصه متحمل می‌گردد و باید به تقابل خیر و شرّ ناشی از گناه اولیهٔ آدم ابوالبشر توجه پیدا کند و براساس نوعی ضوابط مابعدالطبیعی آنها را ارزیابی نماید و امکان سعادت و شقاوت خود را مدّ نظر داشته باشد. هیچ یک از نویسندگانی که نام بردیم به اندازهٔ داستایفسکی به سرنوشت قهرمانهای خود، نه الزاماً از نظرگاه نوعی کلام فلسفی، بلکه به نحو «ماورایی» نگاه نکرده و ابعاد غیرمادی آنها را تا این اندازه در نظر نداشته‌اند. گویی قهرمانهای او زیر نگاه

---

1. S. Freud (1856-1939)

www.ketab.ir

مطلق خداوند زندگی می‌کنند و از این لحاظ شاید به جای اینکه در مورد روش داستایفسکی از روانکاوی صحبت کنیم، بهتر است از نوعی پدیدارشناسی[1] ــ البته نه‌فقط به سبک هگل ــ سخن بگوییم.

خواننده در رمانهای داستایفسکی با نمونه‌هایی از حالات متقابل و متضاد انسان روبه‌رو می‌شود که حاکی از کوششی مستمر ــ اعم از مؤثر و یا غیر آن ــ در جهت احراز شأن و منزلت از دست‌رفتهٔ اوست یا در هر صورت، به نحوی برای تحقق‌بخشی به آزادی خود، به آن متوسل شده است. کوشش این شخصیتها اگرچه مستمر است، باز همراه نوعی انقطاع دائمی است و از این رهگذر، معنای گفتار و رفتار هریک از شخصیتها جنبهٔ دوپهلو و تناقض‌نما پیدا می‌کند. مثل اینکه آنها از طریقی که خود را معرفی می‌کنند، جنبهٔ بنیادی خویش را هرگز نمی‌یابند و در بیانی که از خود دارند، بیشتر مایلند چهرهٔ قبلی‌شان را بپوشانند. با اینکه البته کاملاً محرز است که نه‌فقط این چهرهٔ جدید در مسیر زندگی گذشتهٔ آنها بالقوه وجود داشته، بلکه چیزی جز فعلیّت بیشتر همان چهره، جنبهٔ دیگری را نمی‌توانسته است واجد باشد. با تعویض نقابها و با وجود اهتمام به پنهان‌سازی چهره‌ها، باز هربار آنها با شدت بیشتری نمایان می‌شوند و آنچه ثابت و پابرجا می‌ماند، همان صرف نیاز به این تعویض‌هاست.

در این نوع تحلیل‌ها برخلاف روش فروید یا هر روانکاو دیگر، هیچ‌گاه «اراده» به‌تمامه نفی نمی‌شود؛ حتی رفتارهای غیرارادی و یا کلماتی که ناخواسته به زبان آورده می‌شود، با وجود پنهانکاری افراد، به نحوی در جهت حفظ «کبر» و «عناد» ذاتی انسان باقی می‌ماند، به طوری که چهرهٔ انسان، در طیفی از سایه و روشن‌ها ــ اعم از گفتاری یا رفتاری ــ انعکاس می‌یابد، ولی در نهایت، همان ارادهٔ اوست که جنبهٔ بنیادی پیدا می‌کند. چهرهٔ اصلی انسان ــ شاید بیش از هستی کلی او ــ اراده به «من» بودن اوست.

---

1. Phénomenologie

ولی این اراده، بیشتر در جهت حفاظت از امنیت «من» فعال است که آن نیز درواقع در خبایای خود پناه گرفته است و در نتیجه، اراده هرقدر قوی‌تر باشد، «من» نیز عملاً بیشتر پوشیده می‌شود، مگر اینکه یکباره لفظی ناخواسته و یا حرکتی غیرارادی بروز کند تا جنبه‌ای از باطن شخص، غیر از آنچه خود ادعا می‌کند، ناگهان نمایان شود.

یکی از مشخصات قهرمانهای داستایفسکی در ابتدا همین تودار و پنهانکاری آنهاست. مثل اینکه آنها خود را موظف می‌دانند واقعیت درونی‌شان را بروز ندهند و آن نیز نه‌فقط در مورد خوانندگان چنین به نظر می‌رسد، بلکه مؤلف نیز بناچار از پنهانکاری‌های آنها در امان نمی‌ماند و هربار با جنبه‌ای از خلقیات و رفتار آنها روبه‌رو می‌شود که طبق دانسته‌های قبلی خود، قابل پیش‌بینی نبوده است. به همین دلیل در مواردی احساس می‌شود که داستایفسکی با قهرمانهایش کاملاً آشنا نیست و آنها عملاً اراده و تمایلات خود را به مؤلف تحمیل می‌کنند و اوست که متحمل واقعیت آنها می‌شود. آنچه بیشتر جلب نظر می‌کند، این است که گویی در این رویارویی، داستایفسکی هربار می‌بایستی با جنبهٔ ناشناخته‌ای از عالم درون خود آشنا شود و به اصطلاح در عالم انفسی خویش به سیر بپردازد، بدون اینکه البته عالم آفاقی را نادیده بگیرد و یا از تأثیر آن در امان بماند. به هر ترتیب فراز و نشیب امور روحی قهرمانها و اوج و حضیض سرگذشت آنها، داستایفسکی را عمیقاً جلب می‌کرده، آن هم به درجات متفاوت شدید و خفیف، با تصویرهای ذهنی از طوفان در اقیانوسها و در عین حال شاید آرامش در سواحل.

بدون شک قهرمانهای داستایفسکی مسحورکننده هستند، برای اینکه از ابتدا مؤلف خود را مسحور کرده‌اند. آنها به سبب داشتن چنین قدرتی، حالت قائم به ذات پیدا می‌کنند و به همین دلیل بعد از گذشت حدود یک قرن و نیم تحولات و تغییرات چه در روسیه و چه در کشورهای دیگر، هنوز

www.ketab.ir

به نحو کامل ملموس و زنده می‌نمایند. مثلاً عالم ذهنی راسکولنیکف[1]، قهرمان داستان جنایت و مکافات[2] را در دورهٔ معاصر نیز در طیفی از اعمال و اطوار بیشتر جوانان ــ از ملیت‌های متفاوت ــ اعم از تحصیل‌کرده یا تحصیل‌نکرده ــ می‌توان یافت.

با ذکر مثال راسکولنیکف، نباید تصور کرد که منظور این است که قهرمانهای داستایفسکی، مقید به مکان و زمان خاصّ نیستند و معنای افکار و اعمال خود را از وضع جامعه در شرایط جغرافیایی و تاریخی معین نمی‌گیرند، بلکه کاملاً برعکس، نظر اصلی این است که داستایفسکی با استادی تمام، با توجه به تحولات خودجوش قهرمانهایش، ما را ــ شاید علی‌رغم تصور اولیه‌ای که در ما ایجاد کرده ــ عمیقاً با وضع واقعی و ملموس اجتماعی آنها روبه‌رو می‌کند به نحوی که آنها هرقدر بیشتر پنهانکار باشند و تن به مشاهدهٔ مستقیم ندهند، به همان نسبت واقعیت عصر و زمانهٔ خود را بیشتر آشکار و برملا می‌سازند. نابهنجاری‌های آنها الزاماً به صورت انفعالی، نتیجهٔ محیط خارجی‌شان نیست و می‌توان نشان داد که عکس‌العمل‌هایشان بسیار هوشمندانه و حساب‌شده است و حتی گاهی نابهنجاری‌ها ارادی می‌نمایند و گویی به این وسیله می‌خواهند در قبال محیط نامساعدی که بیش از پیش با آن بیگانه شده‌اند موضع بگیرند و شخصیت خود را محفوظ بدارند.

داستایفسکی با شگرد خاصی که در آن مهارت فوق‌العاده دارد، با صحنه‌سازی‌های پیش‌بینی‌نشده و با روبه‌رو کردن اجباری و یا تصادفی چند تن از قهرمانهایش، ما را یکباره در مرکز جامعه‌ای قرار می‌دهد که مورد بحث اوست و از این لحظه به بعد مثل این است که دیگر کار از کار گذشته است و خواننده بناچار در گردونه‌ای از جریانات غیرقابل بازگشت قرار گرفته که رهایی از آنها تا انتهای کتاب به‌سهولت برایش مقدور نیست.

---

1. Raskolnikov 2. *Crime et Chatiment*

www.ketab.ir

طبیعی است که اگر مختصات جامعه، با تأمل در روحیات قهرمانها شناخته می‌شود، جوّ کلی زمانه نیز باید از همین رهگذر مورد مطالعه قرار گیرد.

به‌طورکلی تمام شخصیتهای اصلی و محوری داستایفسکی، نسبت به زندگانی سنتی روسی، بی‌ریشه و نوظهور می‌نمایند؛ بیشتر آنها به نحوی محصول هجمهٔ فرهنگ اروپای غربی و عصر تجدد اجباری هستند که صدمات جبران‌ناپذیری بر اصول و بنیادهای روحی مردم وارد ساخته و روابط سالم انسانی آنها را به مخاطره انداخته است. هیچ یک از قهرمانها، اعم از پیر و جوان، بعد از به اصطلاح اصلاحات ارضی و اضمحلال کشاورزی و شکاف اجتناب‌ناپذیری که میان طبقات به وجود آمده و خاصّه انزوای اجباری «موژیک»های سنتی و شروع نظام سرمایه‌داری صنعتی که آن هم صرفاً به صورت نامعقول و کاملاً شعاری انجام می‌گیرد و کارشکنی‌های ممتد از ناحیهٔ دیوان‌سالاری جدید مبتنی بر سوءاستفاده‌های علنی، از صدمات انکارناپذیر موقعیتی که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در روسیه پدید آمده، مصون نمانده‌اند.

بی‌دلیل نیست که داستایفسکی، رمان معروف ابله را از قطاری که وارد خاک روسیه می‌شود، آغاز می‌کند و اولین محاورهٔ کتاب داخل یکی از کوپه‌های همان قطار، میان شاهزاده میشکین[1] و روگوژین[2] شکل می‌گیرد. او کاملاً نسبت به مظاهر تجدد در روسیه حساس بوده است و اغلب برای توصیف افکارش، از آنها استفاده می‌کند. در واقع فقط ظاهر امور تغییر پیدا نکرده، بلکه بحران تا اعماق روح افراد انعکاس پیدا کرده و به نظر او، شناخت همین تعاکس بیمارگونه، در فهم روح زمانه بسیار آموزنده است.

با توجه به یادداشتهای روزانهٔ نویسنده بخوبی معلوم می‌شود که داستایفسکی برخلاف آنچه در وهلهٔ اول به نظر می‌رسد، صرفاً به تحلیل عالم روحی افراد اکتفا نکرده، بلکه بخوبی از نتایج تغییرات تحمیلی که در جامعه به

1. Mychkine 2. Rogojine

www.ketab.ir

وجود آمده، آگاه است و می‌تواند عصر و زمانه‌اش را به نحو احسن ارزیابی کند. به همین دلیل اگر روانشناسی نزد داستایفسکی جنبهٔ روانکاوی دارد، برای این است که او دقیقاً می‌داند از این رهگذر جامعه و جوّ کلی‌ای که حاکم بر آن است بهتر فهمیده می‌شود.

به هر ترتیب روش او، همان‌طور که اشاره کردیم، با روش کار فروید سنخیتی ندارد و کاملاً اشتباه خواهد بود که او را به فروید نزدیک بدانیم، همان‌طور که بسیار نادرست خواهد بود اگر معنای اصلی بازتابهایی را که او نزد قهرمانهای خود توصیف می‌کند، به فراموشی بسپاریم و آنها را همردیف بازتابهای شرطی پاولف[1] به حساب آوریم.

در هر صورت مسلم است که نه‌فقط هیچ‌گاه اختیار آزاد و خاصّه مسئولیت از قهرمانهای داستایفسکی سلب نمی‌شود، بلکه اگر آنها به طور خودجوش و به اختیار خود وارد صحنه می‌شوند، در عین حال مورد بررسی و موشکافی دقیق مؤلف قرار می‌گیرند. از این لحاظ، داستایفسکی بدون اینکه واقعیت قهرمانها را تغییر دهد، در مورد معنای اعمال و افکار آنها به طور گسترده تأمل می‌کند. در این مورد داستایفسکی، استادی خاصّ خود را از لحاظ سبک «اصالت واقع»[2] ادبی به نحو کامل نشان می‌دهد و مقام استثنایی و ممتاز خود را در میان نویسندگان دیگری که به این سبک شهرت دارند، محرز می‌دارد.

منظور از نوشتنِ واقعیات این نیست که انسان عقل را به چشم خود بداند، زیرا آن چیزی که واقعاً باید فهمیده شود، اغلب اصلاً به چشم درنمی‌آید، بلکه نوعی بصیرت لازم است تا ذهن بتواند از لایه‌های ظاهری و بیرونی امور که شاید به‌غلط واقعیت تلقی می‌شوند، به عمق بیشتری دست یابد، حتی اگر نتواند آن را به سهولت تعریف کند. شناخت واقعیت به هر درجه‌ای از مدارج که باشد، به تعمق نیاز دارد و داستایفسکی به شکل استثنایی واجد این خصوصیت است. او از این لحاظ یکی از واقع‌بین‌ترین و در نتیجه

---

1. I. P. Pavlov (1849-1936)  2. Réalisme

www.ketab.ir

«متعهد»ترین نویسندگان جهان است. چون تعهد نویسنده فقط این نیست که وابستگی خود را به یک حزب و یا به یک موضع و «ایدئولوژی» خاص، شعارگونه تکرار کند و تصور نماید که وظیفهٔ اخلاقی‌اش را در قبال خوانندگان بخوبی انجام داده است. این نوع تعهد، همان چیزی است که می‌توان «افیون» و یا هر نوع مادهٔ «مخدّر» برای نویسنده‌ای دانست که به آن اعتیاد پیدا کرده است، بدون اینکه بتواند از آن خیری به خود یا به دیگران برساند.

با مقایسهٔ این تعهدهای شعاری بی‌اعتبار، شاید بتوان گفت که «تعهد» داستایفسکی از نوع وجدانی است، آن هم تا حدودی به معنای کانتی کلمه، یعنی بدون قید و شرط. از این لحاظ داستایفسکی بیشتر از هر نویسندهٔ دیگر روسی، در دل جامعه و تاریخ وطن خود قرار گرفته است؛ او جریانات اجتماعی را طوری وصف می‌کند که گویی در نهایت حکم خدایی باید ارزش و اعتبار آنها را تعیین کند. داستایفسکی حتی گاهی احکام انسانی را به ریشخند می‌گیرد و تصور می‌کند تظاهر به عدالتی که موجود نیست نه‌فقط بدتر از هر ظلم موجود است، بلکه تشدید بیش از پیش مظالم است.

از سوی دیگر می‌توان گفت داستایفسکی بیشتر از تولستوی[1] که با نوشتن کتاب معروف جنگ و صلح، دوره‌ای از تاریخ گذشتهٔ روسیه را به تحریر درآورده، سیر تاریخی عصر معاصر خود را در دل تحولات تاریخی اجتماعی قرار داده و روز به روز و شاید حتی لحظه به لحظه، به نگارش تاریخ معاصر وطنش پرداخته است. بنابراین رمانهای داستایفسکی داستانهای مشغول‌کنندهٔ عاطفی و شرح حوادث متفرقهٔ روزمره و جنایات و رقابتها و غیره نیستند، بلکه با اینکه ظاهراً اجتماعی و سیاسی به نظر نمی‌رسند، به بهترین وجه، دوره‌ای از تاریخ روسیه را مصور می‌کنند. بدین ترتیب داستایفسکی به معنای خاص کلمه، از تمام نویسندگان دیگر روسیه نسبت به وطن و تاریخ آن «تعهد» بیشتری از خود نشان داده و

---

1. L. Tolstoi (1828-1910)

www.ketab.ir

بدون شک عملاً خدمت او به فرهنگ وطنش کمتر از «تعهد»ش نبوده است.

*

نام داستایفسکی و هیچ یک از عناوین کتابهای او را در فهرست کتابهای ترجمه‌شده در دورهٔ قاجار نمی‌توان یافت. در دوره‌های بعد نیز تا جنگ بین‌المللی دوم، به نظر نمی‌رسد که در روزنامه‌ها و مجلات ایرانی توجهی به او شده باشد و اگر هم شده بسیار نادر بوده است. درکل، چه بعد از تأسیس دارالفنون و چه در دورهٔ مشروطیت و بعد از استقرار آن، از نظر شناخت ادبیات بین‌الملل در درجهٔ اول بیشتر به ادبیات فرانسوی و در درجهٔ دوم به ادبیات انگلیسی توجه می‌شده است و خوانندگان این آثار نیز از قشرهای مرفه جامعه بوده‌اند که تمایل مفرط به تجدد و فرهنگ غربی داشته‌اند و علاوه‌بر قطعات شعرگونه بیشتر علاقه‌مند به سرگذشت شخصیتهایی بوده‌اند که صبغهٔ تاریخی داشته است و خواننده، افزون بر رمان‌خوانی، وقایع تاریخی را هم مرور می‌کرده است.[۱]

با شروع جنگ بین‌المللی دوم و ورود متفقین به ایران، آنها، افزون بر تبلیغات سیاسی معمول که هریک به سبک خود انجام می‌داده‌اند، برای جلب نظر طبقهٔ

---

۱. بعضی از اسامی این کتابها را از فهرست کتاب پرفسور ادوارد براون، محمدعلی تربیت، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، جلد سوم، ترجمهٔ رضا صالح‌زاده، معرفت، اردیبهشت ۱۳۴۱ هـ. ش. در اینجا می‌آوریم: سه تفنگدار، کنت مونت کریستو و ملکه مارگو، دوما، ترجمهٔ محمدطاهر میرزا (اسکندری)؛ لوئی چهاردهم و لوئی پانزدهم (مؤلف دوما آورده شده) ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، ترجمهٔ تلماک بدون ذکر نام مترجم و از ترجمهٔ ژیل بلاس با ذکر نام مترجم یعنی دکتر محمد کرمانشاهی، چند نمایشنامه از مولیر، چند اثر از ژول ورن، ترجمهٔ ذکاءالملک و دو اثر از برناردن دوسن پیر. از انگلیسی‌ها حاجی‌بابا، جیمز موریه، ترجمهٔ شیخ احمد روحی و همچنین ترجمهٔ بوسهٔ عذرا بدون ذکر نام مترجم.

تحصیل‌کرده، به نشر مجلات فرهنگی و ادبی معتبری نیز مبادرت می‌ورزیدند که تعداد زیادی از فرهیختگان و نخبه‌های ایرانی در این مهم با آنها مشارکت فعال و مؤثری داشتند. با گذشت زمانِ نه چندان اندک، هنوز در میان این نوشته‌ها می‌توان مطالب خواندنی و با ارزشی پیدا کرد.[۱]

تقریباً در همان دوره، مجلهٔ سخن به طور مستقل منتشر شد[۲] که نسبت به مجلات قبلی، سخن تازه‌ای برای گفتن داشت و با توجه به ادبیات روز جهان، به شناساندن نویسندگان و بزرگان ادب و فکر، اعم از شرق و غرب، یا قدیم و جدید، اقدام می‌کرد و آثار چهره‌های شناخته‌نشده، در کنار چهره‌های شناخته‌شده معرفی می‌شد. در این میان ترجمهٔ صفحات اول شبهای روشن، داستان کوتاهی از داستایفسکی، به چاپ رسید که بعدها تمام آن مستقلاً انتشار یافت.[۳] اطلاع دقیقی نداریم که این اولین ترجمه از آثار

---

۱. انگلیسی‌ها مجلهٔ روزگار نو را در انگلستان چاپ می‌کردند و به ایران می‌فرستادند. شمارهٔ اول آن در تابستان ۱۹۴۱ منتشر شده است. شاید جالب توجه باشد که یادآوری کنیم در آن دوره مجلهٔ دیگری در سطح پایین‌تر ولی با عکسهای رنگی دیدنی در مورد اوضاع جنگ و پیشرفتهای امپراطوری بریتانیا به نام شیپور در دهلی به زبان فارسی چاپ و به ایران فرستاده می‌شد. از جمله انتشارات جنبی آن مجله، تعدادی داستانهای مشهور تلخیص‌شدهٔ مصور بود از قبیل دیوید کوپرفیلد دیکنز، نوتردام ویکتور هوگو، مسافرتهای گولی‌ور سویفت و همچنین برادران کارامازوف داستایفسکی که جمعاً ۲۳ صفحه بود، و چند اثر دیگر. همان‌موقع روسها نیز مجلهٔ پیام نو را در تهران چاپ می‌کردند که در دورهٔ سوم آن، شمارهٔ سوم (آذر و دی‌ماه ۱۳۲۵) در انتهای مقاله‌ای دربارهٔ نکراسوف، در مورد تشییع جنازهٔ او از سخنرانی داستایفسکی (داستایوسکی نوشته شده) صحبت شده است. در همان شماره نیز سعید نفیسی شعری با عنوان «رباخوار» از نکراسوف به نظم فارسی ترجمه و چاپ کرده است.

۲. اولین دورهٔ مجلهٔ سخن در سال ۱۳۲۲ چاپ و منتشر شده است.

۳. مترجم شبهای روشن، خانم زهرا خانلری بود و چند صفحهٔ اول آن یعنی «شب نخستین» در مجلهٔ سخن، سال دوم، شمارهٔ هفتم (۱۳۲۴) به چاپ رسید که بعد به صورت مستقل از نشریات سخن به بازار عرضه شد. اسم مؤلف فدور دوستویوسکی نوشته شده بود.

www.ketab.ir

داستایفسکی به زبان فارسی است یا خیر، ولی مقدمهٔ کوتاهی که خانم فاطمه سیاح[1] بر این اثر نوشته، اولین دفعه‌ای بوده که استادی ایرانی در مورد این نویسنده اظهارنظر می‌کرده است. در اینجا لازم است از این مقدمه مطالبی را به اجمال نقل کنیم.

خانم سیاح می‌نویسد:

> یکی از کارهای بسیار سودمند در ادبیات، ترجمهٔ آثار خارجی است، زیرا در ادبیات پیشین ایران رمان‌نویسی وجود نداشته است، در صورتی که در ممالک غرب مهمترین رشتهٔ ادبیات از قرن هیجدهم به بعد داستان‌نویسی است، خاصه داستانهایی که موضوع‌های اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دهد. چون سلیقهٔ ایرانی‌ها بیشتر متمایل به شعر و سبک رومانتیسم است، مدتهاست که نویسندگانی مانند هوگو و الکساندر دوما و لامارتین مورد توجه ایرانی‌ها می‌باشند، در صورتی که نویسندگان بزرگ مکتب رئالیسم آن‌طور که شاید و باید هنوز در ایران شناخته نشده‌اند. اکنون وظیفهٔ نویسندگان جوان ماست که شاهکارهای این بزرگان را به زبان فارسی ترجمه کرده، راه جدیدی را برای ترقی داستان‌نویسی در کشور ما باز کنند (صفحهٔ الف مقدمه).

سپس، او خلاصه‌وار زندگینامهٔ مؤلف را (که دوستویوسکی نوشته شده) می‌آورد و اشاره می‌کند که در زمان جوانیِ این مؤلف، روسیه یکی از تاریکترین دورهٔ تاریخی خود را می‌گذرانده، و او بناچار به یکی از انجمن‌های پنهانی انقلابی پطراشوسکی پیوسته که البته این گروه بیشتر فعالیت نظری داشته‌اند تا عملی. در سال ۱۸۴۹ انجمن منحل می‌شود و برای او و یارانش که جمعاً دوازده نفر بوده‌اند، حکم اعدام صادر می‌کنند،

---

۱. از اولین کسانی است که در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، در رشتهٔ ادبیات مقایسه‌ای تدریس کرده است.

www.ketab.ir

ولی در آخرین لحظه قاصدی خبر تخفیف مجازاتشان را به آنها می‌رساند. در نتیجه داستایفسکی چهار سال در سیبری و شش سال در ترکستان دوران زندان را می‌گذراند. البته بعدها رفته‌رفته حالت روحی این نویسنده و موضوعهای مورد علاقه‌اش تغییر می‌کند و افکارش بیشتر به عرفان و اعتقاد دینی گرایش می‌یابد.

«آثار دورهٔ دومش به صورت مبارزهٔ خدا با شیطان یا اورمزد و اهریمن» درمی‌آید. او با استادی «روح شیطانی و رحمانی بشر را مجسم می‌کند و نشان می‌دهد که در روح هر انسانی این مبارزهٔ خیر و شرّ وجود دارد» (صفحهٔ ج). «به نظر این مؤلف، هرجا درد و غم هست، بزرگی هم هست. نکتهٔ مشترکی که در کلیه آثار او مشاهده می‌شود، حس احترامی است که نسبت به درد» دارد (آخر صفحهٔ ج ـ اول صفحهٔ د). داستایفسکی «در روان‌شناسی اطفال نیز دست دارد و نشان می‌دهد که چطور اغلب اطفال از شدت درد بدخلق و بدبخت می‌شوند و در صدد انتقام گرفتن برمی‌آیند.» او «به‌تمام معنی انسان‌دوست است: در هیچ جای دنیا آنقدر حس احترام به بشر بدبخت دیده نشده است» (صفحهٔ د). «این حس احترام به درد و توصیف بدبختی بشر در نتیجهٔ اتفاقات ناگوار و همچنین در اثر درد جسمی اوست.» او «به مرض صرع مبتلا بوده است و در بعضی از قهرمانان او هم این مرض دیده می‌شود.» داستایفسکی «در نشان دادن آثار مختلف این مرض به حدی هنرنمائی می‌کرد که اغلب از علم پزشکی دورهٔ خود جلو می‌افتاد و توصیفات او مورد استفادهٔ پزشکان قرار می‌گرفت» (صفحهٔ د).

منظور از آوردن قطعاتی از مقدمهٔ فارسی شبهای روشن توجه بیشتر به فضای فرهنگی خاصی است که بر آن دوره حاکم بوده است. در مقایسه با گذشته، اکنون بسیاری از آثار داستایفسکی به زبان فارسی بارها ترجمه و تجدید چاپ شده است. صرف‌نظر از اعتبار این ترجمه‌ها و مهارت مترجمان که از زبانهای مختلف اروپایی این آثار را به زبان فارسی

www.ketab.ir

برگردانده‌اند و نتیجهٔ کارشان یک‌دست و یکسان هم نیست. همین قدر این مطلب را مسلم می‌توان دانست که آثار داستایفسکی بیش از بسیاری از داستانهای خارجی، مورد توجه خوانندگان ایرانی قرار گرفته است. با اینکه ظاهراً با سلیقه‌های متداول تجاری امروزی مطابقت نمی‌کند.

البته از سوی دیگر معلوم نیست خوانندگان با چه انگیزه‌ای به مطالعهٔ این آثار می‌پردازند و آیا اصلاً از عمق و امکان درجات مختلف در فهم این آثار مطلع هستند یا خیر؟ رمانهای داستایفسکی را با پیشفرض‌های ذهنی نباید خواند و اگر گفتیم داستایفسکی در نوع خود نویسنده‌ای کاملاً «متعهد» است، بیشتر نظر بر این بوده که درواقع، او تعهد را در ایجاد تعمق بیشتر نزد خوانندگانش به کار برده است. وی با توسل به موقعیت‌های پیچیدهٔ وقایع و بویژه ابعاد ناشناختهٔ قهرمانها می‌خواهد اذهان را از سطحی‌اندیشی برحذر دارد و موجب افزایش آگاهی خوانندگان شود و مسلم است که نویسنده ای که قادر نیست ایجاد دقت و تعمق کند، نمی‌تواند متعهد باشد. چون چنین کاری به لفظ مقدور نیست و به نحو صوری نیز نمی‌توان متعهد شد.

البته با خواندن یادداشتهای روزانهٔ نویسنده به نظر می‌رسد از افکار اجتماعی و موضع سیاسی داستایفسکی که گاهی کاملاً توأم با نوعی تعصب ملی و عشق به روسیهٔ سنتی است، نمی‌توان غافل بود و این یادداشتها گاهی در فهم معنای داستانهای او بی‌تأثیر نیست. احتمالاً بهتر است از قسمتهایی از این یادداشتها که مربوط به بحران شرق و منطقهٔ بالکان است و حدوداً در سالهای ۱۸۷۷ نوشته شده، صرف‌نظر کنیم، چون داستایفسکی به سبب موقعیت خطیری که به ضرر روسیه پیش آمده بود، خشمگین بود و بی‌مهابا مطالبی را برای دفاع از وطنش عنوان می‌کرد که صرفاً جنبهٔ موضع‌گیری داشت و به اندازهٔ کافی مستند هم نبود. درهر صورت یادداشتهای روزانهٔ او را الزاماً در جهت مخالف رمانهای او نباید به کار برد و حتی گاهی می‌توان از این یادداشتها برای ارزیابی دقیقتر آنها کمک گرفت.

با این حال مسلم است که اگر داستایفسکی را حتی روزنامه‌نگار بزرگی بدانیم، بیشتر و شاید صرفاً برای این خواهد بود که او در هر صورت رمان‌نویس بسیار بزرگی بوده است. استعداد شخصی داستایفسکی در روزنامه‌نویسی، بیشتر در آن قسمت از یادداشتهای روزانه بروز می‌کند که او در درجهٔ اول به استعداد و قدرت فوق‌العادهٔ رمان‌نویسی خود متوسل می شود.

*

از سوی دیگر شاید عده‌ای با توجه به تحصیلات اصلی نگارنده و اینکه بیشتر در فلسفهٔ متداول غرب تخصص دارد، تعجب کنند که چگونه اثری، هرچند کوچک، در مورد «داستایفسکی، آثار و افکار» او نوشته است. توجیه معقولی که می‌توان عرضه داشت، گزارش کوتاهی است که دلالت به سابقهٔ آشنایی او با این نویسندهٔ بزرگ دارد. نگارنده با اسامی نویسندگان روسی از جمله داستایفسکی مقارن جنگ جهانی دوم آشنا شده است، بدون اینکه جز چند نوشتهٔ کوتاه در مجلات هفتگی، واقعاً اثری از آنها خوانده و یا اصلاً قادر باشد ــ حتی در حدّ سلیقهٔ شخصی ــ برای یکی از آنها نسبت به بقیه، امتیاز خاصی قائل شود. البته بعدها در دورهٔ تحصیلات دانشگاهی در سوربن پاریس، استادان فلسفه در بعضی از دروس خود، خاصه در بحثهای مربوط به علم اخلاق یا در مسائل علوم انسانی به کرّات مثالهایی از آثار داستایفسکی می‌آوردند و دانشجویان به سبب علاقهٔ شخصی که به این نویسنده داشتند، خارج از کلاس درس، به بحثهایی در این زمینه‌ها می‌پرداختند. در این فضای خاص فرهنگی بود که نگارنده بیش از پیش به آثار و قدرت فوق‌العادهٔ داستایفسکی در تحلیل روحیات انسان توجه پیدا کرد و در ایام فراغت به مطالعهٔ نوشته‌های او پرداخت.

البته علاقهٔ مفرط به فلسفه‌های متداول عصر جدید که افزون بر اهمیّت

www.ketab.ir

انکارناپذیر آنها، در استحکام ذهنیات انسان واقعاً مؤثر می‌افتد و امکان فهم مسائل و مواضع مختلف فکری را در اختیار دانشجو قرار می‌دهد، عملاً نگارنده را از ادبیات دور نگه می‌داشت، به نحوی که امروز بعد از گذشت چندین دهه، آثار داستایفسکی بیشتر با خاطرات دورهٔ جوانی او تداعی پیدا می‌کند و با سپری شدن آن دوره، دیگر بازگشت به این آثار چندان آسان و موجه به نظر نمی‌رسد. با این حال در دورهٔ بازنشستگی، او در میان نوشته‌های قدیمی خود، یادداشتهای زیادی دربارهٔ داستایفسکی پیدا کرده است ــ اعم از صورت تلخیص‌شدهٔ رمانها و یا مطالبی در تحلیل روحیات قهرمانها ــ که بعضی از آنها حتی اگر به‌تمامه رضایت‌بخش و مورد پسند نبود، در هر صورت ذهن را به بازنگری دوباره آنها برمی‌انگیخت و به نظر می‌رسید که با کاستن بعضی مطالب و افزودن مطالب دیگر، احتمالِ به‌روز کردن این نوشته‌ها مقدور است.

از سوی دیگر در مدت سالهای طولانی تدریس فلسفه، نگارنده گاهی با سؤال دانشجویان در مورد رابطهٔ احتمالی فلسفه با ادبیات روبه‌رو بوده است که با توجه به آثار داستایفسکی، این نوع بحثها، ابعاد عمیق‌تری نیز پیدا می‌کند. ولی از آنجا که او به‌طورکلی وجوه تفارق ادبیات و فلسفه را بیش از وجوه تشابه آن دو می‌داند، برای اینکه دانشجویان از درس اصلی بازنمانند، معمولاً در کلاس، از پرداختن به این سؤالها خودداری می‌کرده است. به هرترتیب گویی سرنوشت طوری بوده است که آنچه در دورهٔ جوانی مورد علاقه بوده، می‌بایستی بناچار در دوره‌های بعد با بروز ضعف جسمانی و کم‌سویی چشمها، به آن توجه دوباره پیدا شود که این خود نیز مزایایی دارد و چندان هم بی‌اجر نیست.

در پایان این قسمت، اعم از اینکه نتیجهٔ کار و کتاب کوچکی که به هر ترتیب آماده شده مطلوب افتد و یا با بی‌اعتنایی خوانندگان، روبه‌رو شود، تذکر چند نکته کاملاً ضروری به نظر می‌رسد:

www.ketab.ir

ــ نگارنده به هیچ وجه ادعا ندارد که تمام آثار داستایفسکی را خوانده و یا به نحو گسترده از جزئیات ادبی و تاریخی روسیه در آن عصر ــ اعم از سیاسی یا فرهنگی ــ اطلاعات دقیقی دارد. با این حال او در مجموع، به آثار دست اول این نویسنده رجوع کرده است و در حاشیهٔ بحثها افزون بر کتابهای مرجع از نوع دائرةالمعارف‌های مختلف به زبان فرانسه، آثار مستقلی را نیز که در مورد این نویسنده به زبان فرانسه موجود بوده، بی‌استفاده نگذاشته است. گاه به ترجمه‌های فارسی آثار وی نیز رجوع شده، ولی در هر صورت در درجهٔ اول از منابع فرانسه استفاده شده و کلّ منابع در پایان هر فصل با مشخصات آنها آورده شده است. همچنین با اینکه این نوشته بیشتر جنبهٔ دوباره‌کاری داشته و هر بار می‌بایستی یادداشتهای سابق از نو مرور شود و کم و کسری‌های آن برطرف گردد، باز این کتاب باید کاملاً جدید تلقی شود که البته عملاً تهیهٔ آن، بسیار مشکل‌تر و با صرف وقت بیشتر از یک کار جدید معمولی، بدون سابقهٔ قبلی، انجام گرفته است.

ــ نگارنده با تفسیرهای متعدد ممکن از آثار این نویسنده کاری نداشته و معلوم است از داستانهایی که در اینجا مطرح بوده، خاصّه با توجه به جریاناتی که ظاهراً فرعی می‌نمایند، برداشتهای بسیار متعددی می‌توان داشت. همچنین یکی از امتیازات فوق‌العادهٔ داستایفسکی در رمانهایش، همین است که آنچه او روایت می‌کند، به مرور حالتی مستقل از خواست نویسنده پیدا می‌کند و به همین سبب در اغلب موارد بیش از پیش واقعی‌تر از آنچه شاید مؤلف می‌خواسته، به نظر می‌آید.

ــ بدون شک، همان‌طور که از یادداشتهای روزانهٔ نویسنده پیداست، داستایفسکی خواه ناخواه نه‌فقط موضعی خاص، بلکه نوعی برنامه‌ریزی فرهنگی هم برای جلوگیری از هجمهٔ فرهنگی غرب و حفظ سنت‌های ریشه‌دار روسیه ــ شاید آن هم صرفاً در حدّ فطرت بومی مردم ساده‌دل و بی‌ادعا ــ داشته است، ولی در آثار مهمش، از آن لحاظ که هریک از

قهرمانها، گرایش شخصی خود را دارند، موضع نویسنده هیچ‌گاه به نحو صوری و انتزاعی بیان نشده است. او بیشتر خواننده را با واقعیتی روبه‌رو می‌کند که هریک از قهرمانها به شیوهٔ خود، آن را درمی‌یابند و در انعکاس پیچیدهٔ افکار و مواضع مختلف در اذهان آنها که آن هم اغلب همراه با تردید و بسیار سیال است، دیگر اتخاذ یک موضع معین صریح، ممکن به نظر نمی‌رسد: گویی داستایفسکی در درجهٔ اول می‌خواهد خوانندهٔ خود را نسبت به همین بحران موجود، واقف کند و جلوی هر نوع تصمیم‌گیری سطحی عجولانه را بگیرد.

ــ در فصلی که با عنوان رمان نوجوان و «مسئلهٔ جوانان» آورده شده به سبب دسترسی به منابع مهمی دربارهٔ دفترچه‌های شخصی داستایفسکی، مراحل تکوینی این رمان استخراج شده و به جای تلخیص داستان، ترجیح داده شده شکل‌گیری تدریجی آن و اوصاف هریک از قهرمانها و روابط احتمالی میان آنها حتی‌المقدور در این قسمت انعکاس پیدا کند ــ به همان صورتی که به مرور به ذهن داستایفسکی خطور کرده و آنها را بدون اینکه اسامی قهرمانها را تعیین کرده باشد یادداشت کرده است. بدون شک خوانندگانی که به داستان‌نویسی علاقه دارند، از این قسمت بهرهٔ زیادی می‌برند یا حداقل متوجه می‌شوند که این نوع کار ــ حتی برای نویسندهٔ بزرگی چون داستایفسکی ــ آسان نبوده و مدتها طول کشیده تا طرح ابتدایی، در ذهن او پخته شود و در نهایت، شکل انسجام‌یافتهٔ خود را بیابد.

ــ در تمام فصلها و هر جا که مفید به نظر آمده، اطلاعاتی، بویژه به آنهایی که به فلسفهٔ محض علاقه‌مندند، ارائه شده است.

ــ برخی بخشهای این اثر جنبهٔ ابتکاری دارد، خاصه قسمتی که در آن داستایفسکی با آگوستین مقایسه شده است. در این قسمت با تأمل و دقت فراوان حالات و افعال بعضی قهرمانهای داستایفسکی با سرنوشت برخی چهره‌های معروف عهد عتیق مورد سنجش قرار گرفته و همچنین اشاره به اسطوره‌های یونانی شده است.

www.ketab.ir

ــ در فصل آخر، این سؤال مطرح شده که «آیا داستایفسکی را می‌توان فیلسوف نامید؟» البته در این مورد، نظر خاصی دربارهٔ داستایفسکی گفته نشده است، ولی به هر ترتیب مسلم است که نگارنده دربارهٔ معنای خاصّ فلسفه، موضع شخصی خود را فراموش و پنهان نکرده است. به تصور او اگر فلسفه متولی ندارد، که همین‌طور هم هست، در هر صورت متخصص دارد و از این لحاظ باید محتاط بود و هرکسی را که ادعا به تفکر دارد، الزاماً نمی‌توان فیلسوف نامید. انتظار نیست که خوانندگان این نظر شخصی را بپذیرند، ولی حداقل امید می‌رود که در این باره تأمل جدّی کنند.

در خاتمه از جناب آقای لطف‌الله ساغروانی، مدیر محترم انتشارات هرمس که زحمت چاپ و انتشار این نوشته را تقبل فرموده‌اند و خانم طیبه اسماعیلی که حروفچینی آن را انجام داده‌اند و خانم ارغوان غوث که ویراستاری متن را بر عهده داشته‌اند و آقای سیدمهدی یکه‌سادات که مسئولیت صفحه‌آرایی را پذیرفته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنیم.

تهران، پاییز ۱۳۸۶

www.ketab.ir